

## نقش طبقه‌ی متوسط جدید بر فرآیند توسعه سیاسی در جمهوری اسلامی ایران

زهرا مسعود\*

دانشجوی دکتری جامعه‌شناسی سیاسی، واحد علوم و تحقیقات تهران

محمدباقر منصورزاده\*\*

دانشجوی دکتری اندیشه سیاسی در اسلام، واحد علوم و تحقیقات تهران

### چکیده

مقاله حاضر با هدف بررسی نقش طبقه متوسط جدید بر فرآیند توسعه سیاسی در جمهوری اسلامی ایران به‌رشته تحریر درآمده است. به‌لحاظ روش‌شناسی از نوع مطالعه تحلیلی و توصیفی می‌باشد که برای جمع‌آوری اطلاعات از روش اسنادی و کتابخانه‌ای استفاده شده است. چارچوب نظری انتخابی برای تحلیل طبقه متوسط جدید، رویکردی تلفیقی بر اساس نظرات «مارکس وبر» و «آنتونی گیدنز» می‌باشد. زیرا در نظریات این دو صاحب‌نظر از سه ملاک ثروت، منزلت، قدرت (موقعیت اقتصادی، اجتماعی، در کنار توانمندی و تخصص) و البته با ارجحیت ملاک شأن و منزلت اجتماعی برای تمیز دادن طبقات و قشربندی‌های اجتماعی استفاده شده است. شاخص طبقه متوسط جدید نیز در جامعه ایران نیروها و گروه‌های اجتماعی شامل مدیران، کارمندان، روشنفکران، دانشجویان است و منظور از توسعه سیاسی نیز در این پژوهش بررسی کنش‌های سیاسی و فرهنگی این نیروها و گروه‌های اجتماعی بر مشارکت سیاسی می‌باشد.

### کلید واژه‌ها

طبقه متوسط جدید، کنش، شأن و منزلت اجتماعی، توسعه سیاسی.

\*Email: zmasoud.ir@yahoo.com

\*\* Email: mb.mansourzade@yahoo.com

## طرح مساله

در نزد علما و جامعه‌شناسان توسعه و نوسازی یکی از مهم‌ترین معیارها و ملاک‌ها برای مطالعه تحولات سیاسی و اجتماعی در کشورها، به‌خصوص کشورهای در حال توسعه‌ای چون ایران توجه به طبقه‌ی متوسط جدید و تحقیق در مورد چگونگی شکل‌گیری، رشد و نیز عمل‌کرد آن می‌باشد. طبقه متوسط جدید از نیروهای عمده در تحولات سیاسی - اجتماعی در قبل و بعد از انقلاب اسلامی محسوب می‌شود. پژوهش حاضر با در نظر گرفتن اهمیت نقش طبقه‌ی متوسط بر پویای تصمیم‌گیری‌های سیاسی و اجتماعی بر آن است تا نقش طبقه‌ی متوسط جدید را بر فرآیند توسعه سیاسی در جمهوری اسلامی ایران مورد ارزیابی قرار دهد.

در این پژوهش منظور و تعریف محقق از طبقه متوسط جدید در جامعه ایران شامل کارمندان، مدیران، روشنفکران و دانشجویان است که بر اساس شاخص بسیار مهم شأن و منزلت اجتماعی اتخاذ شده است. نکته مهمی که در اینجا وجود دارد این است که طبقه متوسط جدید بیش از آن که متکی به قدرت و ثروت باشد بیشتر متکی به منزلت و حیثیت اجتماعی است، یعنی طبقه متوسط جدید با رشد آموزش علم، سواد و آگاهی توانسته با دستیابی به تولیدات فکری منزلت اجتماعی مهمی را به‌دست آورد. طبقه متوسط جدید اکنون از نظراقتصادی در حد طبقات پائین قرارداد و از نظر قدرت، بیرون از حکومت سیاسی است. ولی منزلت اجتماعی آنان به‌طور نسبی حفظ شده است و همین منزلت اجتماعی (پایگاه اجتماعی آنان) موتور محرکه فکری آنان می‌باشد. منزلت اجتماعی می‌تواند مهم‌ترین مفهوم سلسله‌بندی برای طبقه متوسط جدید باشد (افشار، 1382: 7). بدین ترتیب در دهه‌های اخیر طبقه متوسط از اهمیت و پرستیژ بالایی در جامعه برخوردار بوده و اکثریت افراد جامعه سعی داشتند که به‌نوعی خودشان را در این طبقه تصور کنند. با توجه به نتایج طرح‌های پیمایش ملی ارزش‌ها و نگرش‌های ایرانیان (1380-1382) بالای 50٪ از افراد جامعه ایران خود را به‌لحاظ ذهنی جزو طبقه متوسط می‌دانند (ارزش‌ها و نگرش‌های ایرانیان، 1382).

بنابراین شأن و منزلت اجتماعی و اقتصادی و سیاسی طبقه متوسط جدید به‌عنوان شاخص بسیار مهم و تأثیرگذار بر فرآیند توسعه سیاسی مورد بررسی قرار خواهد گرفت. در این پژوهش شاخصی که برای توسعه سیاسی مدنظر می‌باشد، مشارکت سیاسی است و سعی دارد میزان تأثیرگذاری این دو شاخص را بر یکدیگر مورد ارزیابی قرار دهد. پرسش صریح این پژوهش این‌گونه مطرح می‌شود که شأن و منزلت اجتماعی طبقه متوسط جدید چه نقشی بر فرآیند توسعه سیاسی در جمهوری اسلامی ایران دارد؟ پرسش دوم پژوهش حاضر نیز این‌گونه مطرح می‌شود که چندپارگی و عدم انسجام طبقه متوسط جدید چه نقشی بر فرآیند توسعه سیاسی در جمهوری اسلامی ایران دارد.

## ادبیات پژوهش

در زمینه طبقات متوسط در ایران می‌توانیم به برخی مطالعات نه‌چندان گسترده مانند بررسی‌های احمد اشرف، حسین ادیبی، جلال آل‌احمد، پریچهر ابراهیمی، عماد افروغ و ابراهیم انصاری ... اشاره کنیم که نیمی از آن به دوره قبل از انقلاب اسلامی و نیم دیگر به بعد از انقلاب اسلامی باز می‌گردد. در دوره بعد از انقلاب اسلامی هرچند برخی اطلاعات کمی و آماري (مانند تحقیقات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی) در زمینه طبقات متوسط در ایران به‌دست آمده و تحلیل‌های کلی و پراکنده‌ای نیز در حد روزنامه‌ها و برخی مجلات ارائه شده است، اما واقعیت این است که ما در ایران از طرفی با پیدایش و رشد طبقات متوسط جدید با یک ساخت کلان اجتماعی نوینی سروکار داریم که متفاوت از دوره‌های

گذشته است و وجود این طبقه جدید نتایج، پیامدها و مسائل بسیاری را در جامعه دامن می‌زند و از طرفی با خلا تئوریک و تحقیقاتی در این زمینه مواجهیم.

با این وجود از جمله آثاری که می‌توان در این زمینه به آنها اشاره کرد، می‌توان به کتاب آقای محمد حسین بحرانی تحت عنوان طبقه متوسط و تحولات سیاسی در ایران معاصر (1320-1380) پژوهشی در گفتمان‌های سیاسی قشرهای میانی ایران است که در سال 1388 توسط انتشارات آگاه منتشر شده است. کتاب حاضر با طرح پرسش از این که چرا با وجود سابقه چند دهه مدارنیزاسیون و گسترش شهرنشینی و رشد قشر متوسط جدید در سال‌های پایانی سده بیستم باز هم این گفتمان قشرهای سنتی بود که در جامعه سیاسی ایران حاکم شد؟ کتاب حاضر از جمله کتاب‌های محدود، بسیار منسجم و در عین حال روان و قابل فهم در این حوزه است که جای بسی خوشحالی است که تحقیقی جامع و مستقل در این زمینه صورت گرفته است. اما شاید بتوان نقد عمده‌ی را که به کتاب آقای بحرانی وارد کرد، این باشد که آقای بحرانی شاخصی را که برای طبقه متوسط اتخاذ کرده‌اند شاخص شغل است همان‌طور که مطرح شد، طبقه متوسط در جامعه ایران به دلیل پیچیدگی‌های خاص خودش امکان بررسی با یک شاخص و متغیر را ندارد و به نظر می‌رسد که اتخاذ رویکرد توافقی نارسایی در این حوزه را برطرف سازد.

پژوهش دیگری که در این زمینه صورت گرفته است کتاب آقای منصور معدل تحت عنوان «طبقه، سیاست، ایدئولوژی در انقلاب ایران» است که دلیل اصلی شکل‌گیری انقلاب ایران را هم‌زمانی اعتراض بازاریان و کارگران علیه دولت می‌داند. این کتاب نیز با اتخاذ رویکردی انتقادی و تک‌بعدی به بررسی نقش طبقه متوسط جدید می‌پردازد. از دیگر پژوهش‌های مهم در این زمینه کتاب طبقات اجتماعی، دولت، انقلاب در ایران از احمد اشرف، بنوعزیری است که به بررسی طبقه متوسط جدید در دهه 1330 می‌پردازد که به دلیل اینکه کتاب به‌صورت مجموعه مقالات است چندان از انسجام نظری برخوردار نیست. از دیگر کارهای تحقیقاتی در این زمینه کارهای مطالعاتی جناب آقای حسین ادیبی در بین سال‌های 58-1354 است که در دو کتاب ایشان تحت عنوان (جامعه‌شناسی طبقات اجتماعی) و (طبقه متوسط جدید در ایران) جمع‌آوری و تدوین شده است.

آقای ادیبی در کتاب‌های خودشان بیشتر در مورد وضعیت طبقه متوسط در کشورهای آمریکای لاتین، خاورمیانه و آفریقا از دیدگاه نظریه‌پردازانی مانند جانسون، برگر، هالپرن می‌پردازد و معتقد هستند که در کشورهای در حال توسعه طبقه متوسط جدید نیروی اصل انقلابی را تشکیل می‌دهد. از دیگر افراد این حوزه می‌توان به لهسای زاده (استاد جامعه‌شناسی دانشگاه شیراز) اشاره کرد که ایشان معتقد هستند که در پی گسترش صنعت، بوروکراسی و نظام سرمایه‌داری در کشورهای پیرامونی، طبقه‌ی نوین و گوناگون ایجاد شده است که امروزه به‌شدت رو به گسترش است.

آل احمد، نیز با اقتباس از نظرات ریمون آرون، قشربندی طبقه متوسط جدید در ایران را تنها بر اساس ملاک خلاقیت نمی‌داند بلکه با اضافه نمودن ملاک «ذی‌نفعی» تصویر مطرح شده آرون را مطرح می‌کند. سعید برزین نیز از جمله نظریه‌پردازان مهم در این زمینه در مقاله‌ای تحت عنوان ساختار سیاسی - طبقاتی و جمعیتی در ایران طبقه متوسط را به دو بخش و یا گروه اصلی تقسیم نمود: «آنهایی که عضو بخش خصوصی هستند» و «آنهایی که جز بخش دولتی‌اند» (برزین، 1372: 22). هم‌چنین مقالات فراوانی نیز در این زمین به رشته تحریر درآمده است که از آن جمله می‌توان به مقاله آقای محمد رحیم عیوضی، تحت عنوان طبقه متوسط جدید و نوسازی - اقتصادی و اجتماعی در ایران اشاره نمود. وی در مقاله خویش عنوان می‌کند که در مجموع دامنه و شیوع گسترش طبقه متوسط جدید در ایران در مقایسه با سایر کشورهای خاورمیانه از رشد بالاتری برخوردار بوده است (عیوضی، 1380: 166).

بدیع بودن پژوهش حاضر از این جهت است که سعی دارد که به بررسی نقش طبقه متوسط جدید با رویکردی تلفیقی در انتخاب شاخص‌ها و مولفه‌های این طبقه می‌پردازد و نقطه کانون بحث خود را به بررسی نقش طبقه متوسط جدید به تحولات سیاسی و اجتماعی در بعد از انقلاب اسلامی ایران متمرکز می‌سازد و این گستره مطالعاتی را در قالب سوالاتی چون «شان و منزلت اجتماعی طبقه متوسط جدید چه تأثیری بر فرآیند مشارکت سیاسی در جمهوری اسلامی ایران دارد؟» و «چند پارگی و عدم انسجام طبقه متوسط جدید چه تأثیری بر فرآیند مشارکت سیاسی در جمهوری اسلامی ایران دارد؟» بر همین اساس فرضیه این نوشتار بیان می‌دارد که «طبقه متوسط جدید متناسب با شان و منزلت اجتماعی خودشان کنش‌های فرهنگی و سیاسی مختلفی را در عرصه مشارکت سیاسی در جمهوری اسلامی ایران ایفا نموده‌اند» و «چند پارگی و عدم انسجام طبقه متوسط جدید موجبات سیال بودن مطالبات و تمایلات سیاسی آنها بوده و این امر فرآیند مشارکت سیاسی را در جمهوری اسلامی ایران با مشکل مواجهه ساخته است».

### بررسی مبانی نظری

در تحلیل طبقه در حالی که مارکس تقریباً تأکیدی انحصاری بر عوامل اقتصادی به‌عنوان عامل تعیین کننده طبقه اجتماعی دارد، وبر بیان می‌دارد که به علایق اقتصادی باید به‌عنوان موردی خاص از مقوله بزرگ ارزش‌ها نگریسته شود، مقوله‌ای که شامل موارد زیادی می‌شود که نه صرفاً اقتصادی‌اند و نه در راستای منافع قابل ارزیابی‌اند. برای وبر مدل مارکسیستی اگر چه به‌عنوان منبعی برای فرضیات مفید است، اما در این مدل پیچیدگی قشربندی بیش از حد ساده می‌شود. وبر بدین ترتیب می‌کوشد تا میان منافع مختلف تفکیک سلسله مراتبی، تمایز ایجاد کند. برای او طبقه و منزلت دو مجموعه مهم سلسله مراتب هستند. هر چند وبر در توضیحاتش پیرامون مفاهیم طبقه، منزلت و قدرت به روابط میان آنها یا جایگاه هر یک در رابطه با دیگری نیز پرداخته است، اما از آنجا که در این نوشتار بسط مفهوم طبقه متوسط موردنظر ما است، به اختصار به‌شرح مفهوم طبقه و طبقه متوسط در نظریه وبر می‌پردازیم.

«وبر طبقه را به‌عنوان گروهی از مردم تعریف کرده که فرصت‌های زندگی مشابهی دارند، فرصت‌هایی که به وسیله قدرت‌شان برای فروختن کالاها و مهارت‌ها در جهت کسب درآمد تعیین می‌شود. دارایی یک ملاک تعیین طبقه است، اما تنها معیار نیست. برای وبر بُعد سرنوشت‌ساز یک موقعیت طبقاتی در نهایت، موقعیت در بازار است. وجود گروه‌های بزرگ از مردم که می‌توانند در یک موقعیت طبقاتی مشترک جای داده شوند، نیازمند ایجاد عمل گروهی یا اجتماعی، یعنی فعالیت تعیین یافته بر اساس آگاهی و منفعت نیست، اگر چه این موقعیت باید مولد عکس‌العمل‌هایی مشابه باشد، به این معنا که در موقعیت طبقاتی یکسان، افراد باید رفتار و وجه نظرانی مشابه را بدون داشتن احساسی از آگاهی طبقاتی از خود نشان دهند (لیپست، 1381: 41).

وبر هم‌چون مارکس به شرایطی که بر اساس آن شرایط آگاهی طبقاتی پدیدار می‌شود، علاقه داشت. اما برای او شکلی یگانه از آگاهی طبقاتی مطرح نبود. آن‌چه باعث می‌شود تا گروه‌هایی آگاهی از منافع مشترک خود در مقابل منافع دیگر گروه‌ها به‌دست آورند، یک مسئله تجربی خاص است که به اهمیت گروه‌ها در زمان‌ها و مکان‌های مختلف وابسته است. دامنه آگاهی در هر مورد به میزان زیادی به فرهنگ عمومی جامعه، به‌خصوص به مجموعه افکار روشنفکرانه رایج در درون جامعه بستگی دارد. مفاهیم یا ارزش‌هایی که احتمالاً موجب رواج یافتن یا مانع شدن از پیدایش گروه‌های دارای آگاهی طبقاتی می‌شوند، نمی‌توانند صرفاً از معرفت درباره ساختار عینی اقتصادی یک جامعه مشتق شوند. وجود قشرهای متفاوتی که در معرض فرصت‌های مختلف زندگی هستند، ضرورتاً منجر به عمل طبقاتی نمی‌شود.

فعالیت سازمان یافته گروه‌های طبقاتی به وسیله شرایط ذیل تسهیل می‌شود: «امکان متمرکزسازی بر روی مخالفان، آنجا که تضادی بلاواسطه بر روی منافع ضروری است. بدین ترتیب، کارگران در مقابل کارفرما و نه صاحبان سهم که کسانی‌اند که واقعاً بدون انجام کار درآمد کسب می‌کنند، سازمان می‌یابند»، «وجود یک منزلت طبقاتی که به‌طور نوعی برای توده‌های عظیمی از مردم، همانند باشد»، «امکانات تکنیکی، افراد را به راحتی گرد هم می‌آورد» و «رهبران، افراد را به سوی اهداف به راحتی قابل فهم هدایت می‌کنند. چنین اهدافی به‌طور بسیار کلی تحمیل می‌شوند و یا دست‌کم به‌وسیله افرادی هم‌چون روشنفکران که به طبقه مورد بحث وابسته نیستند، تفسیر می‌شوند» (لیپست، 1381: 43).

اکنون بهتر است به این موضوع بپردازیم که وبر چه طبقاتی را در جامعه، شناسایی کرده و در زمینه طبقه متوسط چه نظری داشته است. چنان که گفتیم، هر چند وبر دارایی و مالکیت را تنها معیار تعیین طبقه نمی‌داند اما در باور وی مالکیت مسئله اساسی همه شرایط طبقاتی است. به دلیل داشتن و یا نداشتن درآمد تولیدی (و یا سرمایه)، شیوه‌های گوناگون زندگی به‌وجود می‌آید. در نتیجه، تفاوت در شیوه زندگی، کلید تمایز پایگاه‌ها در جوامع نوین است. کسانی که مالک درآمد تولیدی خویش هستند، به نسبت استفاده‌ای که از دارایی خود می‌برند، با یکدیگر نیز تفاوت دارند. برای نمونه، یک سهامدار ممکن است به طبقه «اجاره دهندگان» و یا کارفرمایان تعلق داشته باشد.

1. اجاره دهندگان یا طبقه مالکان، کسانی هستند که از درآمد ثابت ناشی از سرمایه‌گذاری‌ها یا سپرده‌های اعتباری به دور هستند؛ ایشان افرادی هستند که زمین‌ها را در کنترل خود داشته و درآمد خویش را از کشاورزان اجاره‌نشین (که در آن زمین‌ها کار می‌کنند) دریافت می‌دارند. در باور وبر، کسانی مانند تاجران، صاحبان کشتی و بانکداران، یعنی همان کسانی که صاحب مال‌التجاره بوده و فعالیتی تجاری انجام می‌دهند.

2. کارفرمایان؛ وبر اینان را «طبقه تجاری» می‌خواند؛ زیرا آنان فقط دارایی خود را برای به آوردن سود به کار می‌گیرند. در نتیجه اعضای این طبقه، اغلب از قدرت اقتصادی بیشتری نسبت به طبقه اجاره دهندگان، برخوردار هستند، از دید وبر طبقه‌های ناداری که حق امتیاز کمتری دارند.

3. کارگران یقه آبی؛ مهارت‌های آنان به گونه‌ای ابتدایی، در برگزیده کار بدنی است. وبر، بدون هیچ توضیح بیشتری، بیان داشته که این گونه افراد می‌توانند به سه گروه تقسیم شوند: کارگران ماهر، نیمه ماهر و بی‌مهارت (ترنر، 1370: 275).

در طرح طبقه‌ای وبر، «طبقات متوسط» از افرادی تشکیل یافته‌اند که امروزه کارگران یقه سپید نامیده می‌شوند، زیرا مهارت‌هایی را که آنها به فروش می‌رسانند، متضمن کار بدنی نیست؛ صاحب منصبان دولتی از قبیل سیاستمداران و مجریان، مدیران تجارتخانه‌ها، اعضای مشاغل از قبیل پزشکان، حقوقدانان، معلمان، روشنفکران و متخصصین و تکنسین‌ها، در هر نوع، کارمندان یقه سفید سطح پایین و کارکنان دولت، اینان به‌واسطه اینکه مهارت‌هایشان از سطح تقاضای نسبتاً بالایی در جوامع صنعتی برخوردار است، بدین لحاظ معمولاً قدرت سیاسی و اقتصادی بیشتری را نسبت به آنانی که کارهای بدنی می‌کنند، دارا می‌باشند.

گرب، با نگاهی تطبیقی به آرا مارکس و وبر در مورد طبقه متوسط می‌گوید که «بحث از طبقه متوسط برای درک آرا مارکس و وبر اهمیت بسیاری دارد و شاید مهم‌ترین مسئله در مناقشه بر سر ماهیت طبقه‌ها در جوامع جدید باشد. اگر فقط یک تفاوت بنیادی بین مارکس و وبر در مورد موضوع ساختار طبقاتی وجود داشته باشد، آن تفاوت آرا آنها درباره طبقه متوسط است، خاصه بخش حقوق‌بگیر غیریدی (گرب، 1371: 76).

تفاوت مفهوم وبری، در این امر است که بر نابرابری‌های توزیعی که مارکس بی‌اهمیت می‌شمارد تأکید می‌کرد. اعضای طبقه متوسط حقوق‌بگیر، فرصت‌های زندگی اقتصادی بهتر و منافع اقتصادی متفاوتی دارند و خود این امر باعث می‌شود

که این طبقه را به مثابه طبقه‌ای متمایز از کارگران در نظر گیرد، طبقه‌ای که محتمل نیست در انقلاب سوسیالیستی دخیل باشد. به عقیده وبر، رشد طبقه متوسط حقوق‌بگیر و اهمیت فرآیندهای آن، با روی آوردن فرزندان کارگران و خرده بورژوازی به مشاغل اداری در سازمان‌های بوروکراتیک در حال رشد ادامه خواهد یافت. گذشته از این، عده‌ای از افراد متعلق به این طبقه علاوه بر مزیت توزیعی خود بر کارگران عادی، مشاغلی در سطوح متوسط مدیریت به عهده می‌گیرند که آنها را بر کارگران مسلط می‌سازد. به نظر وبر، این جایگاه حقوق‌بگیران در به وجود آوردن شکافی آشکار بین طبقه‌های متوسط و کارگر دخالت دارد و به شدت احتمال این که کارمندان حقوق‌بگیر، کارگران را در کنش انقلابی پشتیبانی کنند و با آنها احساس نزدیکی و همدردی کنند را کاهش می‌دهد (گرب، 1373: 76).

سی‌رایت میلز در کتاب «یقه سپیدان»، کارکنان اداری و دفتری را (اعم از کارکنان دولتی یا بخش خصوصی) اعضای طبقه متوسط جدید می‌نامد. میلز با مقایسه طبقه متوسط قدیم و جدید، خصوصیات تاریخی، اقتصادی و سبک زندگی و عقاید و آمال هر یک را بررسی می‌کند. میلز به طور کلی در بررسی وضعیت طبقه متوسط، اعم از کارکنان یقه سپید و سوداگران کوچک، سه مسئله را مورد توجه قرار می‌دهد: «تجانس یا عدم تجانس طبقه‌ای در هر یک از قشرها»، «محتوا و درجه آزادی هر یک از قشرها» و «آیا از سیاست مستقلی پیروی می‌کنند یا از نظر سیاسی به ایدئولوژی و رهبری قشرهای دیگری متکی هستند» (کیویستو، 1380: 61).

میلز، کارکنان یقه سپید را جزو قشرهای متوسط جدید معرفی می‌کند. از نظر میلز، طبقه متوسط جدید، طبقه‌ای مستقل و قائم به ذات نیست ولی در نهایت ناگزیر است یا حامی طبقه حاکم باشد یا یاور توده مردم شود. در این عبارات، تأثیرات عمیق مارکس بر میلز به خوبی هویدا است. به بیان احمد اشرف، میلز نظریه مارکس را درباره طبقات متوسط در جوامع سرمایه‌داری مورد آزمایش قرار داده و نتایج تحقیق وی، نظریه مارکس را تأیید نموده است. از این رو طبقه متوسط جدید بین طبقه کارگر و سرمایه‌دار به منزله پلی به شمار می‌رود و از این طریق ستیزه‌های طبقاتی را تخفیف و تسکین می‌دهد (Mills, 1956: 300).

رالف دارندرف در تبیین دیدگاه‌هایش در مورد طبقه متوسط جدید، ابتدا نظریه‌های موجود در این زمینه را به دو دسته تقسیم می‌کند: گروه اول، طبقه متوسط جدید را حامیان طبقه سرمایه‌دار می‌پندارند و گروه دوم طبقه متوسط جدید را به شکل توسعه یافته پروتلاریا دیده و آن را به صورت بالقوه انقلابی و یا در طبقه کارگر می‌دانند. در این گروه‌بندی، دارندرف نظریه میلز را در گروه دوم جای می‌دهد. هرچند که خود میلز چنین بیانی را به صراحت ابراز نکرده است. در ارزیابی این نظریه‌ها دارندرف اعتقاد دارد که هر دو گروه در عین تضادی که باهم دارند، می‌توانند مجتمعاً درباره طبقه متوسط جدید صادق باشند. وی معتقد است: «به جای این که بپرسیم کدامیک از دو نظریه به ظاهر متضاد می‌تواند بر طبقه متوسط جدید اطلاق شود، می‌توان سؤال را تغییر داد و پرسید آیا ملاک و ضابطه‌ای وجود دارد که با کمک آن بتوان بین دو بخش طبقه متوسط جدید تمایز و جدائی قائل شد و دید کدام نظریه بر کدام بخش قابل اعمال است؟» ملاک و ضابطه اصلی که دارندرف برای جدایی دو بخش طبقه متوسط جدید از هم به کار می‌برد در موقعیت کارمند در درون و بیرون دستگاه دیوان‌سالاری نهفته است. به بیان دیگر، دارندرف موقعیت شغلی را در درون و بیرون دستگاه دیوان‌سالاری ملاک و ضابطه جدایی دو بخش طبقه متوسط جدید از هم می‌داند. بر مبنای چنین ضابطه‌ای دارندرف دو گروه اصلی در درون طبقه متوسط جدید تشخیص می‌دهد که این دو در مقابل هم قرار داشته و در جهت‌گیری‌ها متضادند. گروهی حامی و پشتیبان طبقه حاکم است و گروهی دیگر در جهت مخالف قرار دارند. دارندرف در اطلاق نظریه‌ها بر این گروه‌ها

می‌نویسد: «پیشنهاد می‌کنم که نظریه حامی طبقه حاکم بدون استناد به موقعیت اجتماعی کارگران یقه سفید نسبت داده شود» (ابراهیمی، 1374: 20).

منتقدان مارکسیست، گیدنز را در مقوله نئو وبری‌ها جای می‌دهند. اما او عناصر اصلی آرا مارکس و وبر را قبول داشته و با بهره از مفهوم ساخت‌یابی<sup>1</sup>، تئوری نسبتاً مستقلی در مورد طبقات اجتماعی ارائه داده است. وی در کتاب خود، به نام «ساخت طبقاتی جوامع پیشرفته» بر آن است که ماهیت طبقه و قدرت، اهمیت بوروکراسی و نقش دولت را در جوامع پیشرفته نشان دهد؛ به‌گونه‌ای که کاستی‌های نظریه‌های مارکس و وبر را برآورده سازد. دیدگاه ساخت‌یابی گیدنز، با واکاوی وی درباره ساخت طبقاتی در جوامع پیشرفته آغاز می‌شود. از دید او، نظام طبقاتی دو طبقه‌ای (بورژوا در برابر پرولتاریا)، شیوه‌ای کاملاً انتزاعی است؛ به‌طوری‌که بسیاری از طبقه‌های بینابینی را به فراموشی می‌سپارد. وی باور دارد که پایه تفاوت‌های طبقاتی، داشتن و یا نداشتن وسایل تولید است. هم‌چنین، باور دارد که طبقه‌ها ناشی از تفاوت‌های قدرتی گروه‌ها در بازار سرمایه‌داری نیز هستند. از دید گیدنز نمی‌توان خط و مرز دقیقی میان طبقه‌ها کشید زیرا برخی از گروه‌ها، مانند خرده بورژواهی قدیمی یا پزشکانی که برای خود کار می‌کنند؛ در مرز طبقاتی قرار داشته و بیش از یک حق را به‌خود اختصاص داده‌اند. در اینجا است که گیدنز، برای تشریح این طبقه‌ها، از ایده «ساخت‌یابی» استفاده می‌کند. پیشنهاد گیدنز این است که می‌توان ساخت طبقاتی را به‌عنوان پدیده‌ی متغیری در نظر گرفت که مطرح شدن به صورت نظام سه طبقه‌ای، تفاوت‌ها را در درجه ساختی شدن نشان می‌دهد (له‌سای‌زاده، 1374: 73).

در استفاده از دورنمای ترکیبی وبری و مارکسیستی، گیدنز استدلال می‌کند که سه حقوق یا قدرت یا ظرفیت یعنی «دارایی، آموزش یا مهارت و نیروی کاریدی» بنیان اصلی «ساختار طبقاتی سه‌گانه‌ای» است که در تمام جوامع سرمایه‌داری یافت می‌شود به‌طور عمده به‌دلیل این که این سه بنیان قدرت در قلمرو اقتصادی غالب هستند، ارتباطات اجتماعی بر اساس طبقه بالایی که بر دارایی مولد کنترل دارند و طبقه میانی که دارایی نسبتاً زیادی ندارند، ولی دارای تحصیلات ویژه و مهارت‌های بالا هستند و می‌توانند آن‌را در بازار مبادله کنند و طبقه پایینی یا کارگری که فقط نیروی کاریدی خود را می‌فروشند، صورت می‌گیرد. یکی از تفاوت‌های اساسی مدل مبتنی بر سه طبقه گیدنز با مدل مبتنی بر دو طبقه مارکس، مشخص کردن طبقه متوسط نامتجانس که شامل پرسنل ماهر و آموزش دیده است و با سرمایه‌داران و کارگران یدی متفاوت است، می‌باشد. به‌هر حال طبقه متوسط یک واقعیت موجود در جامعه سرمایه‌داری پیشرفته است و به‌شکل یک بخش موقتی یا موقعیت‌های متناقض فرعی نیست. از نظر گیدنز، طبقه متوسط شامل افرادی می‌شود که در مشاغل مختلف بسیاری کار می‌کنند او می‌گوید: به‌عقیده برخی از صاحب‌نظران اکثریت جمعیت بریتانیای امروز در این طبقه قرار می‌گیرند، زیرا نسبت مشاغل یقه سفید در مقایسه با مشاغل یقه آبی به‌طور قابل ملاحظه‌ای افزایش یافته است.

سه بخش نسبتاً مشخص در درون طبقه متوسط وجود دارد. طبقه متوسط قدیم عبارت بود از صاحبان سرمایه‌های کوچک، مالکان فروشگاه‌های محلی و کشاورزان کوچک. شمار افراد این دسته در طول قرن گذشته به‌طور پیوسته کاهش یافته است؛ اما هنوز نسبت قابل توجهی از کل جمعیت شاغل را تشکیل می‌دهند. طبقه متوسط بالا اساساً از کسانی که دارای مشاغل مدیریت یا حرفه‌ای هستند تشکیل شده است. این دسته شامل شمار بسیاری از افراد و خانواده‌ها است و تعمیر دادن در مورد نگرش‌ها و دیدگاه آنان مخاطره‌آمیز است؛ بیشتر آنها شکلی از آموزش عالی را تجربه کرده‌اند و نسبت افرادی که دارای نظرات آزادمنشانه درباره موضوعات اجتماعی و سیاسی هستند در بین آنها، به‌ویژه در میان

گروه‌های حرفه‌ای و تخصصی تقریباً بالا است. طبقه متوسط پایین گروهی به مراتب نامتجانس‌تر است و شامل افرادی می‌شود که به‌عنوان کارکنان دفتری، نمایندگان فروش، معلمان، پرستاران و دیگران به کار اشتغال دارند تا حد زیادی، بیشتر اعضای طبقه متوسط پایین، با وجود یکی شدن برخی شرایط کارشان با کارگران یقه آبی، معمولاً نگرش‌های اجتماعی و سیاسی متفاوتی با آنها دارند.

### جمهوری اسلامی و طبقه متوسط جدید

افزایش رشد جمعیت بالا رفتن سطح سواد و گسترش مراکز آموزشی در عصر جمهوری اسلامی تأثیرات عمیقی بر تحولات سیاسی و اقتصادی اخیر ایران نهاده است و در دهه‌های آینده نیز تأثیرات بیشتری خواهد داشت. همان‌گونه که حرکت وسیع جوانان روستایی به مناطق شهری، انقلاب اجتماعی 1979 را متأثر ساخت؛ جوان بودن جمعیت نیز ظهور جنبش اصلاح‌طلبی دموکراتیک، با ریاست جمهوری محمد خاتمی را زمینه‌ساز شد. در رابطه با میزان جمعیت پس از انقلاب 57 با دو استدلال: تبلیغات رسمی و غیررسمی جهت افزایش جمعیت صورت گرفت. دلیل اول بنا بر تفسیری بود که از دیدگاه‌های مذهبی نسبت به امر زاد و ولد وجود داشت. بر اساس این تفسیر جلوگیری از زاد و ولد عملی غیر مذهبی و موجب کاهش تعداد مسلمانان در مقابل غیر مسلمانان می‌گردد. دلیل دوم، شرایط زمانی خاص به‌ویژه وقوع جنگ تحمیلی بود بر این اساس بود که داشتن جمعیت زیاد موجب قدرتمند شدن هرچه بیشتر شده و خواهد توانست تهدیدات امنیتی را دفع کند. در آن مقطع تا قبل از جنگ اول خلیج فارس (1991) تهدیدات بیشتر از نوع سخت‌افزاری مستقیم و نظامی بود، لذا جمعیت زیاد به‌عنوان یک پارامتر مثبت در دفع این نوع از تهدیدات تلقی می‌شد؛ بر همین اساس، سن ازدواج به 9 سال برای دختران پایین آورده شد و همه مردم را تشویق به بچه‌دار شدن می‌کردند. تشویق رشد جمعیت که به ازدیاد شیعیان در میان کثرت سنیان و نیز تقویت مقدم الجیش الشکر اسلام در قبال دارالکفر منجر می‌شد؛ به‌جایی رسید که اکنون حداقل 45٪ از جمعیت کشور را جوانان زیر 17 سال تشکیل می‌دهند. از این‌رو به‌رغم بالا بودن رشد جمعیت در سال‌های پیش از انقلاب جمهوری اسلامی سیاست‌های کنترل جمعیت را به کنار نهاد و بعضاً تدابیر تشویق در جهت رشد جمعیت اعمال گردید. برای مثال، واگذاری مسکن یا زمین به خانواده‌های هفت نفر به بالا در اولویت قرار گرفت. این مواضع در کنار ملاحظات ایدئولوژیک و انقلابی به رشد جمعیت منجر شد و عمده سیاست‌های بهداشتی و درمانی، جزو تأثیر شاخصه‌های ایدئولوژیک قرار گرفت؛ شاید مخالفت با رژیم گذشته در تمام ابعاد، در این امر دخیل باشد.

جمعیت کشور در طول مدت نزدیک به دو دهه، تقریباً دو برابر شده و به حدود 60 میلیون نفر در سال 1375 رسیده است. آن‌چه در تحول جمعیتی کشور اهمیت دارد نحوه توزیع سنی و سهم جوانان در ترکیب آن است (60٪ جمعیت کشور در سال 1375 زیر 25 سال است).

این حادثه که به انقلاب جمعیتی یا گسست نسل‌ها معروف می‌باشد به جمهوری اسلامی چنین فرصتی را نداده است تا در یک فرآیند آرام و طبیعی، ارزش‌های گذشته را به نسل جدید منتقل سازد. این حادثه که بر دو قشر طبقه متوسط (دانش‌آموزان و دانشجویان) تأثیرات عمیقی نهاده و آنها را در وضعیتی قرار داده است که اساساً با افتخارات گذشته هیچ احساس عاطفی مشترکی ندارند و با نگاهی نو به دنیای خود، آینده‌ای با برداشت‌ها و ارزش‌های مخصوص به‌خود را طلب می‌نماید. علاوه بر این، توزیع مکانی جمعیت نیز در طول این سال‌ها بر رشد طبقه متوسط جدید - شهری تأثیر نهاده



است. برای اولین بار در تاریخ ایران در سال 1365 ضریب شهرنشینی با 54/3 درصد بالاتر از ضریب روستائینی قرار گرفت.

سال	کل جمعیت	شهرنشینی	روستائینی	ضریب شهرنشینی	ضریب روستائینی
1355	33708	15855	17854	47	53
1365	494445	26845	22600	54.3	45.7
1370	55837	31835	24000	57	43
1375	60055	36818	2338	61.3	38.7

(اولین گزارش ملی توسعه انسانی، سازمان برنامه و بودجه، 1378: 62)

آشکار است که شهرنشینی، عواقب و آثار خاص خود را دارد و مطالباتی را ایجاد می‌کند که نظام سیاسی را ملزم به پاسخ‌گویی به آنها و تغییر در رفتار خود با مردم می‌سازد. از دیگر، تحولات انجام گرفته تغییر میزان نرخ باسوادی پس از انقلاب اسلامی است. همان‌گونه که جدول ذیل نشان می‌دهد نرخ باسوادی در دوره جمهوری اسلامی رشد قابل ملاحظه‌ای داشته است.

سال	جمعیت 6 سال و بالاتر	با سواد	بی سواد
1355	27112844	12877075	14235769
1365	3878870	2313196	14795684
1370	45855788	33966232	11889556
1375	52294979	41582277	10712702

جدول فوق حاکی از آن است که میزان باسوادی این گروه سنی در سال 1375، 79/51 درصد کل جمعیت است که نسبت به سال 1365، 27 درصد افزایش داشته است، در حالی که در دوره ده ساله قبلی بین سال‌های 1355 تا 1365 تنها 5٪ رشد داشته‌ایم. تغییر در این عامل، نتایج و آثار دیگری را نیز به دنبال دارد؛ زیرا نیازها و حوائج یک فرد تحصیل کرده و باسواد با یک نفر بی سواد کاملاً متفاوت است؛ تغییر ذائقه‌های افراد باسواد در یک جامعه در حال تحول، نوع برداشت از مسائل سیاسی و اجتماعی و... را دستخوش تغییر می‌کند و فرد، قائل به حقوق شهروندی می‌شود. افراد باسواد، ضمن آن که احساس استقلال بیشتری دارند؛ از حس (مشارکت‌جویی زیادتری در مسائل پیرامون خود برخوردارند و قاعدتاً با نگاه اقتصادی‌تری به مسائل می‌نگرند). در مقاطع بالاتر، یعنی تحصیلات عالی که مرتبط با طبقه متوسط جدید است، همین وضع را شاهد هستیم. طبق آمارهای موجود (تعداد دانشجویان در سال‌های 1367 تا 1376 به شدت افزایش یافته است (579070 نفر).<sup>1</sup>

گسترش فارغ التحصیلان دانشگاهی از این حیث اهمیت دارد که هرچه تعداد دانشجویان در جامعه‌ای بیشتر باشد، جریان روشنفکران و تحصیلکردگان، نقش مؤثرتری در تغییر و تحولات سیاسی جامعه دارند. به قول هانتینگتون، دانشجویان بیشتر از دیگران با جهان نوین و قلمروهای پیشرفته غرب، آشنایی دارند. در ذهن آنها دو شکاف بزرگ وجود دارد: شکاف

1- البته این آمار شامل دانشجویان دانشگاه آزاد اسلامی نمی‌شود. گسترش واحدهای مربوط به دانشگاه‌های آزاد و روانه شدن تعداد زیادی از فرزندان طبقات متوسط جدید و سنتی به آن واحدها، بر کمیت طبقه متوسط جدید تأثیرات بسزایی داشته است.

میان اصل نوین‌شدگی و تحقق آنها در جامعه‌شان. دانشجویان و روشنفکران جامعه با مشاهده تفاوت عمیق میان جامعه خود با جوامع غربی از جامعه شرمسار و بیگانه می‌شوند و پیوسته در آرزوی بازسازی کامل و جای گرفتن در صف ملت‌های پیشرفته می‌سوزند. این قشر از خانواده و هنجارها و الگوهای رفتار سنتی جدا افتاده و به معیارها و اصول انتزاعی نوین‌شدگی سرسپرده می‌شوند.

### طبقه متوسط جدید و نقش آن در مشارکت سیاسی

کارمندان: از لحاظ کمی، مهم‌ترین قشر طبقه متوسط جدید در ایران قشر «کارمندان» است. به دلیل گسترش نظام اداری در ایران، که خود زاینده گسترش روابط صنعتی و سرمایه‌داری است. این قشر در حال افزایش دائمی است. مطابق اعلان رسمی سازمان مدیریت تعداد کارکنان دولت که در فاصله سال‌های 57 - 1356 حدود 556 هزار و 837 نفر بوده و در سال‌های اخیر (85- 1384) به چهار برابر یعنی حدود 2/5 میلیون نفر افزایش یافته است (سالنامه آماری، 85- 62). قابل توجه آن‌که این آمار شامل نیروهای نظامی و انتظامی، کارمندان وزارتخانه‌های اطلاعات، دفاع و پشتیبانی نیروهای مسلح و شرکت‌های تحت پوشش شرکت‌های دولتی نمی‌شود. اعضای این قشر، هم در بخش خصوصی و هم در بخش دولتی، در زمینه‌های خدماتی کار می‌کنند و وابستگی بخش‌های صنعتی، تجاری و مالی به آنها بسیار زیاد است. بخش‌هایی ماند آموزش و پرورش و ارتش، صدرصد، به این قشر وابسته است. مطابق با جدول شماره (1) میزان تحصیلات اکثر آنها بین دیپلم دبیرستان و لیسانس دانشگاه است.

سال	تعداد	کمتر از دیپلم	دیپلم	فوق دیپلم	لیسانس	فوق لیسانس	دکتری
1370	1783114	458829	749865	279554	150831	15886	18020
1372	1992677	552373	833350	348457	194144	18246	21642
1374	1955083	480440	757717	419942	247731	23704	25549
1376	2129448	499850	735383	371626	365028	30565	26996
1378	2141454	376507	679298	479036	438549	38544	29520
1380	2328635	543245	662224	362021	570165	54781	36199
1383	2126374	352529	612597	439021	647557	62741	41929

جدول شماره 1: آمار کارکنان دستگاه‌های دولتی تابع قانون استخدام کشوری بر حسب مدرک تحصیلی

در همین رابطه در نظام اداری از لحاظ اقتدار در سطح میانه قرار دارند از نظر دستمزد در حد متوسط هستند. اما بسیاری از آنها از کارگران ماهر، دستمزد کمتری دریافت می‌کنند. در سازمان نظام اداری، شدیداً به صورت سلسله مراتبی قرار گرفته‌اند و وجهه اجتماعی متوسط دارند، اما تقریباً هیچ‌گونه مالکیتی بر وسایل تولیدی ندارند. در مجموع، از لحاظ مالی، وضع مناسبی ندارند، گرچه گردانندگان اصلی نظام اجتماعی هستند و نظام، بدون کارکرد آنان، فلج خواهد بود (لهسایی‌زاده، 1374: 73).

حقوق‌بگیران یا کارمندان دولتی به‌مثابه عضوی از طبقه متوسط جدید برخلاف طبقه متوسط سنتی، که با دستگاه حکومتی در شرایط خاصی ارتباط برقرار می‌کردند؛ یا در استخدام دائمی دولت هستند یا به‌نحوی از آنجا به تشکیلات دولتی وابسته‌اند، بدین دلیل دولت کارمندان را هم از طریق ادوات و هم از جنبه کارکرد تحت کنترل دارد. کارمندان دولت دارای سرشت و کارکرد دوگانه‌ای هستند، از یک سو چون تشکیل دهنده مبانی قدرت اجتماعی دولت‌اند و منافع

آنان به نحوی با ثبات سیاسی جامعه گره خورده می‌توانند به‌عنوان نیروی کنترل‌کننده مردم مورد استفاده قرار گیرند؛ از سوی دیگر به‌دلیل ماهیت طبقاتی خرده بورژوازی و مردمی که دارند و نیز داشتن خواسته‌های گسترده قانونی آزادی‌خواهانه می‌توانند در شرایط بحرانی نظیر انقلاب از خود انسجام سیاسی نشان دهند و چه بسا علیه دولت به‌صفت مخالفان (انقلابیون) بپیوندند؛ هرچند که دولت از فعالیت آزادمنشانه آنان جلوگیری می‌کند و حتی حق اعتصاب از آنان سلب شده است.

یکی از دغدغه‌های دیوانیان و حقوق‌بگیران بخش دولتی و خصوصی سوای درآمد و وضعیت معیشت، عدم وجود فرصت‌ها و امکانات مناسبی است که به‌طور قانونی بتواند فعالیت سیاسی نمایند، چه به‌صورت سازمانی و حزبی و چه از طریق نهادهای صنفی چون انجمن اسلامی. کارکنان فقط در برخی از مقاطع تاریخی از جمله انتخابات کوشیده‌اند نیازهای صنفی و طبقاتی خود را در طرح‌ریزی برنامه‌ها، کاندیدا کردن افراد مشخصی نشان دهند؛ با این‌حال ذهنیت اکثریت کارمندان همانند طبقات پایین جامعه هم‌چنان درگیر دغدغه اول یعنی درگیر مسایل و تنگناهای اقتصادی است. تبلور یک چنین وضعی را از نتایج انتخابات مجلس هفتم و نهمین انتخابات ریاست جمهوری در سال 1384 می‌توان به‌خوبی ملاحظه کرد.

مدیران: یکی دیگر از اقشار اجتماعی طبقه متوسط جدید در ایران، قشر «مدیران» است. مدیران را در ایران به چهار گروه عمده می‌توان تقسیم نمود: مدیران بخش اقتصادی، مدیران بخش سیاسی، مدیران بخش‌های فرهنگی - اجتماعی، مدیران بخش نظامی یا افسران ارشد. مدیران در جمهوری اسلامی ایران، از نظر وجهه اجتماعی، در سطح بالایی قرار دارند. از لحاظ اقتدار، در سازمان‌هایی که به‌کار مشغولند از قدرت رسمی بالایی برخوردارند. در بعضی از گروه‌ها (مانند افسران ارشد و تیمساران، امیران و سرداران) این اقتدار سازمانی در بالاترین سطح برای آنها - البته در صورت حمایت از نظام سیاسی موجود - وجود دارد. از نظر اقتصادی، مدیران، معمولاً دستمزدهای مناسبی دریافت می‌کنند؛ برخی از مدیران بخش‌های اقتصادی و سیاسی، علاوه‌بر دستمزد، مالکیت بر سهام واحدهای اقتصادی دارند و در نتیجه نفوذشان نسبت به سایر مدیران بیشتر است. مرکز آمار ایران در سرشماری جمعیت 1375، تعداد کل مدیران کشور را 324643 نفر اعلام کرده است (سالنامه آماری، 85-62). البته، این رقم شامل افسران ارشد و تیمساران، امیران و سرداران نمی‌شود. کارکرد سیاسی - اجتماعی مدیران در رابطه با بروز انقلاب اسلامی تا حدودی خنثی و یا منفی بوده است؛ زیرا در مرحله به‌ثمر رسیدن انقلاب اسلامی، مدیران عمدتاً حامی نظام پهلوی و حفظ وضع موجود بودند و انقلاب را آسیبی برای جامعه می‌دانستند. اما با پیروزی انقلاب اسلامی و تعویض کادر مدیریت در اغلب ادارات و سازمان‌ها، در حال حاضر اکثر مدیران بخش دولتی به‌عنوان حامیان نظام بایسته‌ی اصلی خود را اجرای کلیشه‌ای بخشنامه‌های وزارتی و اشاعه شاعر مذهبی در ادارات تابعه می‌دانند. در حالی‌که مدیران بخش خصوصی عمدتاً در اندیشه افزایش بهره‌وری واحدهای تحت نظارت خویش می‌باشند و سعی می‌کنند در امور سیاسی کمتر دخالت کنند. امروزه مدیران بخش خصوصی سعی می‌کنند خود را از لحاظ معلومات مدیریتی به سطح استاندارد مدیران در اقتصاد جهانی برسانند.

متخصصین یا حرفه‌ای‌ها؛ متخصصان یا حرفه‌ای‌ها بخش دیگری از طبقه متوسط جدید در ایران به‌شمار می‌آیند که از افراد تحصیل کرده با مدرک لیسانس به بالا تشکیل یافته‌اند. کلیه پزشکان، کارشناسان ارشد، مهندسان، وکلا و بسیاری دیگر از این دسته افراد در این قشر اجتماعی جای دارند. به‌دلیل متخصص بودن، جامعه نیاز مبرمی به آنها دارد؛ لذا با پیچیده‌تر شدن ساختار اقتصادی - اجتماعی ایران، استفاده از دانش‌های فنی برتر، نقش حرفه‌ای‌ها یا متخصص‌ها، روزبه‌روز اهمیت بیشتری پیدا می‌کند. کارکرد حرفه‌ای‌ها یا متخصصان در جامعه ایران انجام امور کاملاً تخصصی است و

در واقع تقسیم کار شدید در جامعه باعث گردیده تا آنها به کارهای خاصی بپردازند و تقریباً می‌توان گفت جنبه تک‌بعدی دارند و معمولاً بیشتر به وظیفه ویژه‌ای که به آنها محول شده است، می‌اندیشند. از لحاظ سیاسی - اجتماعی در حال حاضر اکثر حرفه‌ای‌ها یا متخصصان بیشتر سعی می‌کنند در چارچوب منافع شخصی از وضع موجود نهایت بهره‌برداری را به نفع خود داشته باشند. البته هستند متخصصانی که در چارچوب نظام موجود در پیکره قانونگذاری (مجلس شورای اسلامی، شوراهای اسلامی شهر، انجمن‌ها، کانون‌ها و...) وارد شده و از طریق رسمی در حمایت از قدرت سیاسی و نظام حاکم می‌کوشند. معمولاً متخصصان یا حرفه‌ای‌ها از وجهه اجتماعی بالایی برخوردار هستند، گرچه سطح درآمدی همه آنها بالا نیست.

از لحاظ آمارگیری، آمار استاندارد در مورد حرفه‌ای‌ها یا متخصصان وجود ندارد. برای نمونه مرکز آمار ایران در سرشماری جمعیت سال 1375 هجری شمسی، کارکنان مشاغل علمی، فنی و تخصصی را 126334 نفر (8/67 درصد) اعلام کرده است. این رقم به صورت بسیار کلی است و به طور دقیق نشان نمی‌دهد که چه گروه‌هایی را در بر گرفته است (سالنامه آماری، 1375: 96).

روشنفکران: حرکت انقلاب فرهنگی و ابراز بدبینی عمیق نسبت به دانشگاه و فارغ التحصیلان دانشگاهی و نخبگان طبقه متوسط جدید، ابتدا به تغییرات کارویژه دانشگاه در ایران انقلابی (ایمانی، 1382: 88) و به طور هم‌زمان نادیده انگاشتن اصل تقدم تخصص در گزینش و استخدام نیروی انسانی را به همراه آورد. با این حال اصرار بر راه و رسم صرفاً اسلامی و انقلابی و نفی روش‌های تجربه شده در کشورهای در حال توسعه و توسعه یافته برای تدبیر امور کشور و مطرود دانستن شیوه‌های زندگی در شرق و غرب عالم و توأم شدن آن با فضای سیاسی - امنیتی سال‌های جنگ عراق علیه ایران، رفته‌رفته دو گفتمان غرب‌زدگی و بازگشت به خویشتن را که پاسخ گروهی از روشنفکران ناراضی بود به گفتمان فرادست و یا ایدئولوژی نخبگان حکومت‌گر جمهوری اسلامی که وابسته به طبقه متوسط سنتی بودند، تبدیل کرد (بروجردی، 1377: 276). اما اندکی پیش از پایان جنگ و ضرورت بازسازی کشور توجه به راه‌ها، روش‌ها و الگوهای دیگر کشورها امری اجتناب‌ناپذیر می‌نمود. از این مرحله مباحثی جسته و گریخته درباره الگوها و مدل‌های رشد و توسعه اقتصادی و اجتماعی در میان مدیران ارشد و میانی دیوان‌سالاری دولتی و نیز در محافل دانشگاهی و روشنفکری آغاز شد. این بار ابتدا این مباحث در سمینارهای دانشگاهی یا با مشارکت دانشگاه‌ها یا در برخی نشریات و فصل‌نامه‌های تخصصی و بعضاً روشنفکر وابسته به طبقه متوسط جدید آغاز شد. بحث درباره مفهوم توسعه و انطباق الگوها و مدل‌های مختلف اقتصادی تجربه شده در ممالک صنعتی سرمایه‌داری و سوسیالیستی با ارزش‌های اسلامی و سرانجام سرنوشت راه ایدئولوژیک سوم در مقابل با الگوی سرمایه‌داری (غربی) و سوسیالیستی (شرقی) دامنه‌ای گسترده‌تر یافت. تا آنجا که برخی روشنفکران طبقه متوسط جدید به صراحت از موانع و عوامل توسعه یافتگی اقتصادی و اجتماعی ایران، مطالعه مجدد مدرنیته و اقتباس از آن (طباطبایی، 1371: 34) لزوم توسعه سیاسی و دمکراتیزاسیون نظام سیاسی و اداری (بشیریه، 1371: 12) و مشارکت سیاسی و نهادهای مدنی سخن گفتند. در این میان روشنفکران مذهبی هم به‌رغم اختلاف نظر با روشنفکران دیگر در مورد مدرنیته، در خصوص توسعه کشور و حتی توسعه صنعتی کشور، از هم‌سخنی بیشتری برخوردار شدند (ایمانی، 1382: 111).

انتخابات دوم خرداد 1376 زوایای متعدد و تازه‌ای از آن‌چه در بطن جامعه ایرانی و به‌خصوص طبقه به حاشیه رانده شده، یعنی طبقه متوسط جدید را آشکار ساخت. برای دوره‌ای نه‌چندان طولانی انتشار روزنامه‌ها، ماهنامه‌ها و فصل‌نامه‌های جدید نشان از تکوین تغییرات عمیقی در نحوه نگرش بخش‌های بزرگی از مردم ایران داد که مهم‌ترین آنها توجه به

گروه‌های مرجع تازه‌ای هم‌چون روشنفکران، دانشگاهیان، دانشجویان، نویسندگان، روزنامه‌نگاران و هنرمندان بود. شاید برای یک‌بار دیگر به‌نظر می‌رسید که طبقه متوسط جدید متشکل از دارندگان تحصیلات دانشگاهی، نویسندگان، زنان تحصیل‌کرده با دیدگاه‌ها، خواسته‌ها و مطالبات جدید در حال شکوفایی است. در این دوره روشنفکران وابسته به طبقه متوسط جدید تحرک چشم‌گیری نه‌تنها برای بیان مطالبات خود، بلکه برای عرضه راه‌حل‌های تازه‌ای برای برون‌رفت از بحران توسعه نیافتگی اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و فرهنگی کشور نشان دادند.

از همین‌رو با استفاده از تکمیل سه دوره قبل تاریخ روشنفکری ایران معاصر از دوره چهارمی در نظام جمهوری اسلامی «دوره بازنگری» (جدول شماره 5) یاد می‌کنیم که از سال 1367 آغاز شده است (علوی تبار، 1375: 38).

فضای غالب	نقد	عوامل و ابزار تحول	شیوه تحول	دیدگاه جهانی	رویداد مهم سیاسی
توسعه مردمسالار	استبداد تاریخی ایرانی و بازتاب آن در ابعاد مختلف زندگی جمعی و فردی ایرانیان	طبقه متوسط جدید نهادها و انجمن‌های متشکل در جامعه مدنی	اصلاحات بنیادی (هدف انقلابی - شیوه اطلاع طلبانه)	حضور در عرصه‌های بین‌المللی و جمع میان تمدن‌های مستقل با مشارکت و گفت‌گویی میان تمدن‌ها	پایان جنگ تحمیلی در سال 1367

جدول شماره 2: دوره بازنگری (از سال 1367 هجری شمسی به بعد)

با رشد اندیشه توسعه سیاسی و بررسی وجوه مختلف آن و لایه‌های مفهومی گاه درهم پیچیده و مداخل آن و انجام کوشش‌های تازه‌ای برای یافتن نقطه عزیمت مناسب به‌منظور حرکت به‌سوی توسعه و بهبود زندگی شهروندان، اکنون روشنفکران طبقه متوسط جدید می‌کوشند به فهم عمیق‌تری از مفهوم مدرنیته (نواندیشی) و نسبت آن با توسعه، نوگرایی<sup>1</sup> و نوسازی<sup>2</sup> نایل آیند؛ آن‌چه در این مساعی تازه حائز اهمیت می‌باشد، این است که مطالعات و تحقیقات کم‌وبیش فارغ از پیش‌داوری‌ها، بدبینی‌ها، بومی‌گرایی افراطی و نفی همه آن‌چه که محصول و دستاورد «دیگران» قلمداد می‌شد، با تکیه بر خردورزی جمعی و رویکرد علمی انجام می‌شود (ایمانی، 1382: 108).

اگر به‌یاد آوریم که روشنفکران، دانشگاهیان، نویسندگان، روزنامه‌نگاران، هنرمندان، معلمان، مدیران میانی و کارشناسان همگی دارای تحصیلات عالی جدید بوده و برون‌دادها و محصول «دانشگاه» به‌عنوان اردوگاه معرفت‌سایننتیفیک<sup>3</sup> و مدرن محسوب می‌شوند، می‌توان گفت التزام به مرجعیت معرفت‌سایننتیفیک و مدخلیت دادن به کاربرد روش‌های علمی جدید در شناخت مسائل مختلف فراروی فرد و جامعه از سوی طیف‌های مختلف طبقه متوسط جدید ایران، رفته‌رفته به‌جدایی بیگانگی طولانی‌ای که بین دانش، تخصص و مهارت‌های فرا گرفته شده در دانشگاه و کاربرد آن در تدبیر و تمشیت امور کشور و ارائه سیاست‌ها و راهکارهای مورد نیاز و مقتضی با آن به‌چشم می‌خورد، پایان می‌دهد. با تأسی از جیمز بیل معتقدیم در ایران بعد از انقلاب اسلامی و به‌خصوص در دو دهه گذشته 1360 و 1370 رشد سریع تعداد افراد تحصیل کرده در جامعه ایرانی تأثیرات و پیامدهای مهمی در پیدایش شرایط اجتماعی و سیاسی این کشور داشته و دارد. به‌عبارتی افزایش جوانان تحصیل‌کرده منجر به گسترش طبقه متوسط جدید در جامعه ایرانی گردیده است.

1 - Modernism  
2 - Modernization  
3 - Scientific

نگاهی گذرا به رشد کمی آموزش عالی، نشان می‌دهد که در مقطع زمانی مدنظر نوشتار حاضر، این رشد به جهشی سریع در افزایش شمار تحصیل‌کردگان دانشگاه انجامیده است. این جهش باعث شده تا درصد جمعیت طبقه متوسط جدید در مجموع بافت جمعیتی ایران نیز افزایش یابد. این تحول با بروز تغییرات سیاسی و ظهور خواسته‌ها، گرایش‌ها و جنبش‌های سیاسی جدیدی همراه بوده است، که بیشتر به‌خصوص پس از خردادماه 1376 با نام جنبش اصلاح‌طلبی شناخته می‌شود. این همراهی می‌تواند نشانه‌ای از وجود رابطه تأثیرگذاری معناداری میان این دو عامل بریکدیگر باشد. آمار رسمی نشان می‌دهد که با توسعه شتابان بخش آموزش عالی شمار دانشجویان و فارغ‌التحصیلان مرکز دانشگاهی کشور به‌شدت رو به رشد بوده است. به‌طور مثال، تعداد دانشجویان مراکز دانشگاهی دولتی از 175675 نفر در سال 58- 1357 به 625380 در سال تحصیلی 77- 1376 (یعنی تقریباً 3/5 برابر) رسیده است. این آمار در سال 78- 1377 به 638913 نفر، در سال 79- 1378 به بیش از 678000 نفر و در سال 85- 1384 به 1191048 نفر رشد یافته است (موسسه پژوهش، 1376: 7).

چنین رشد شتابانی در تعداد فارغ‌التحصیلان دانشگاه‌های دولتی نیز وجود داشته است. تعداد فارغ‌التحصیلان دانشگاه‌های دولتی از 30156 نفر در سال 70- 1369 به 69396 نفر در سال 77- 1376، یعنی حدود دو برابر و در سال تحصیلی 78- 1377 به حدود 71000 نفر رسید. مجموع دانشجویان و دانش‌آموختگان همان سال به حدود 720000 نفر، فقط در دانشگاه‌های دولتی رسید. در فاصله زمانی سال‌های 1369 تا 1377 مجموع دانش‌آموختگان دانشگاه‌های دولتی به حدود 390000 نفر بالغ می‌شد که با احتساب حدود 160000 دانش‌آموخته در سال‌های 1361 تا 1369 هجری شمسی مجموعاً 550000 نفر در این سال‌ها از دانشگاه‌های کشور دانش‌آموخته شدند. البته این روند در سال‌های اخیر رشد چشم‌گیری داشته چنان‌که تعداد فارغ‌التحصیلان دانشگاه‌های دولتی در سال تحصیلی 84- 1383 به 178785 نفر رسیده است (موسسه پژوهش، 1376: 8).

این در حالی است که مراکز آموزش عالی به دانشگاه‌های دولتی محدود نبوده‌اند و رشد کمی فوق‌العاده دانشگاه آزاد اسلامی شمار جمعیت دانشجوی و فارغ‌التحصیل کشور را باز هم دو برابر کرده است. در سال 1376 یعنی سال آغاز جنبش اصلاحی دوم خرداد مجموع دانشجویان و دانش‌آموختگان دانشگاه‌های دولتی و آزاد اسلامی حدود 1/800/000 نفر، در سال 1379 حدود 2/200/000 نفر و در سال 1383 حدود 2471542 نفر بوده است. این رقم نسبت به سال تحصیلی 58- 1357 که تعداد دانشجویان کشور 175675 نفر و تعداد دانش‌آموختگان حدود 180000 نفر بوده، تقریباً 6/9 برابر شده است (موسسه پژوهش، 1376: 8).

در این آمار ملاحظه می‌گردد که رشد کمی فراوان و پرشتاب آموزش عالی در ایران، به‌خصوص در طول دهه 1370 باعث شده که میزان تحصیل‌کردگان دانشگاهی که بدنه‌ی اصلی «طبقه متوسط جدید» را تشکیل می‌دهند، علاوه بر افرادی که قبل از این دوران، تحصیلات عالی داشتند و نیز افراد تحصیل کرده در خارج از کشور نسبت به آغاز انقلاب 6/9 برابر رشد داشته است.

برخی آمارهای دیگر، در خارج از آموزش عالی نیز نشان می‌دهند که میزان سواد، دانش و نیز درصد طبقه متوسط کارمند و فرهنگی، هم‌زمان و در کنار بخش آموزش عالی کشور رشد کرده است؛ مطابق با آن‌چه که در جدول شماره (3) آمده است.

سال تحصیلی	دانشجویان و دانش‌آموختگان دانشگاه‌های دولتی	دانشجویان و دانش‌آموختگان دانشگاه آزاد اسلامی	باسوادان	تعداد دانش‌آموزان	کارکنان آموزش و پرورش
1357-58	حدود 355000	-	حدود 9600000	حدود 8000000	حدود 450000
1378-79	حدود 1200000	حدود 1000000	حدود 38000000	حدود 19036307	حدود 959000
1373-74	حدود 2470000	حدود 1500000	حدود 50000000	حدود 19036307	حدود 959000

جدول شماره (3) میزان باسوادی در جامعه ایران

این آمار به‌روشنی رشد بخش آموزش عالی و نیز میزان تحصیل کردگان و فرهنگیان و افزایش درصد آنها را نسبت به سال‌های آغازین انقلاب اسلامی هم به‌لحاظ کمی و هم به‌لحاظ کیفی نشان می‌دهد. این افزایش به‌معنی رشد طبقه متوسط جدید است که به‌خودی خود متضمن تحولات و تقاضاهای نوین سیاسی - اجتماعی است، که در انتها مورد بحث قرار خواهند گرفت.

### نتیجه‌گیری

بررسی نقش و جایگاه طبقه متوسط در تحولات سیاسی و اجتماعی به‌ویژه در مباحث مدیریت تولید یکی از مهم‌ترین مباحث در محافل آکادمیک محسوب می‌شود. در این پژوهش ضمن بررسی روند تاریخی شکل‌گیری طبقه متوسط به بررسی شکل‌گیری و نسخ‌شناسی این نیروی اجتماعی مهم در دوران بعد از انقلاب اسلامی و تأثیر آن بر رفتارها و کنش‌های سیاسی و اجتماعی این طبقه بر مشارکت سیاسی پرداخته شد.

طی سال‌های اخیر طبقه متوسط ایران نیز تحولات مهمی را در درون خود و هم در ارتباط با دیگر گروه‌های اجتماعی از سر گذرانده است. این طبقه هم‌چنین در روند تحولات سیاسی و اجتماعی حضوری چشم‌گیری داشته است و به بزرگترین طبقه اجتماعی در کشور تبدیل شده است. اما هنوز این طبقه نتوانسته است جایگاه تثبیت شده‌ای در عرصه مدیریت به‌ویژه مدیریت توسعه سیاسی در جامعه برعهده بگیرد. هرچند گفته می‌شود که تحولات سیاسی آتی در گرو پیوند آن‌ها با طبقه متوسط جدید است. اما به‌معنای واقعی کلمه طبقه متوسط جدید چندان در عرصه سیاسی و کنش‌های مربوط به آن به پایگاه مناسبی دست پیدا نکرده است. آن‌چه در این میان باید به آن توجه شود، نارسایی‌های این طبقه در هدایت تحولات و تغییرات بنیادین سیاسی بوده است. عدم انسجام این طبقه، ناپایداری آن در پیشبرد یک راهبرد رابکادل و سیال بودن مطالبات و تمایلات سیاسی در آن در زمره نقاط ضعف این نیروی اجتماعی مهم است. با این وجود همگان بر این باورند که موتور توسعه بر حجم طبقه متوسط و میزان فعالیت این طبقه بستگی دارد؛ بنابراین باید مانع از انتقال این طبقه به طبقه پائین گردیم، زیرا همگان می‌دانیم که جامعه‌ای سالم است و می‌تواند امید به پیشرفت داشته باشد که طبقه متوسط آن بسیار گسترده‌تر از طبقه بالا و پائین باشد.

1. ابراهیمی، پریچهر (1374)، رابطه نوسازی با قشربندی اجتماعی در ایران، رساله، دانشگاه آزاد اسلامی واحد علوم و تحقیقات.
2. ابراهیمی، پریچهر (1376)، طبقه متوسط جدید در جوامع غربی و ایران، فصلنامه علوم اجتماعی، دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه علامه طباطبایی، شماره 9.
3. ادیبی، حسین (1354)، جامعه‌شناسی طبقات اجتماعی، تهران: انتشارات دانشکده علوم اجتماعی.
4. ادیبی، حسین (1358)، طبقه متوسط جدید در ایران، تهران: انتشارات جامعه.
5. ازکیا، مصطفی (1388)، جامعه‌شناسی توسعه، تهران: نشر توسعه.
6. اشرف، احمد (1346)، سلسله مراتب اجتماعی در دوران قاجار، تهران: انتشارات آگاه.
7. آل احمد، جلال (1372) در خدمت و خیانت روشنفکران، تهران: انتشارات فردوس.
8. انصاری، ابراهیم (1374)، پیدایش و رشد طبقه متوسط جدید در ایران، رساله دکتری، جامعه‌شناسی دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه تهران.
9. ایمانی، مصطفی (1382)، نخبگان ایرانی، غرب، مدرنیته، فصلنامه فرهنگ، اندیشه، سال سوم، شماره دهم.
10. بحرانی، محمد (1388)، طبقه متوسط و تحولات سیاسی در ایران معاصر، تهران: نشر آگاه.
11. برزین، سعید (1372)، ساختار سیاسی و طبقاتی و جمعیتی در ایران، مجله اطلاعات سیاسی و اقتصادی، شماره 84-83.
12. بروجردی، مهرزاد (1377)، روشنفکر ایرانی و غرب، ترجمه جمشید شیرازی، تهران: انتشارات فروزان.
13. بشیریه، حسین (1371)، نهادهای سیاسی و توسعه، مجله فرهنگ و توسعه، شماره 3.
14. بیل، جیمز (1378)، تحلیل طبقاتی و دیالکتیک‌های نوسازی در خاورمیانه، ترجمه عماد افروغ، فصلنامه راهبرد، پاییز شماره 4.
15. ترنر، جانانان (1370)، پیدایش نظریه جامعه‌شناختی، ترجمه لهسایی‌زاده، شیراز: دانشگاه شیراز.
16. حسینی، سیدتقی (1374)، نقش طبقه متوسط جدید در انتقال قدرت از قاجار به پهلوی، پایان نامه دوره کارشناسی ارشد، دانشگاه تربیت مدرس.
17. طباطبایی، جواد (1371)، توسعه فرآیند تجدید، مجله فرهنگ توسعه، شماره 3، آذر و دی.
18. علوی‌تبار، علیرضا (1375)، روشنگری دینی در ایران، کیهان، شماره 34، سال ششم دی و بهمن.
19. عیوضی، محمدرحیم (1380)، طبقه متوسط جدید و نوسازی اقتصادی - اجتماعی در ایران، فصلنامه مطالعات راهبردی، شماره 12، دی.
20. قلی، علیرضا (1372)، توسعه اقتصاد و جهان بینی ما، مجموع کتاب توسعه، شماره 7.
21. کیویستو، پیتر (1380)، اندیشه‌های بنیادی در جامعه‌شناسی، ترجمه منوچهر صبوری، تهران: نشر نی.



22. گرب، ادوارج (1373)، نابرابری اجتماعی: دیدگاه نظریه پردازان کلاسیک و معاصر، ترجمه محمد سیاهپوش و احمدرضا نمردی زاده، تهران: نشر معاصر.
23. لهسایی زاده، عبدالعلی (1374)، نابرابری و قشر بندی اجتماعی، شیراز: انتشارات دانشگاه شیراز
24. محمدی، مجید (1378)، درآمدی بر رفتارشناسی رفتار سیاسی دانشجویان در ایران امروز، تهران: انتشارات کویر.
25. هانتینگتون، ساموئل (1369)، سامان سیاسی در جوامع دستخوش تغییر، ترجمه محسن میلانی، تهران: نشر علم.

## (ب) لاتین

1. Mills, C. W (1951), **White-collar: A the American middle Clacces**, New York: dunirity press.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
 پرتال جامع علوم انسانی



پروفیسر شہناز گل خان  
پروفیسر شہناز گل خان  
پروفیسر شہناز گل خان